

# زندگی

گفت و گویی با چند کوهنورد به بهانه روز کوهنوردی

# کوه آغوش پدرانه



ادموند هیلاری  
اولین فاتح  
قله اورست،  
بعد از یک  
تلاش ناموفق  
برای فتح قله،  
جلوی اورست  
با آن عظمتش  
ایستاده و گفته  
که من دوباره  
برمی گردم چون  
تو به عنوان یک  
کوه نمی توانی  
رشد کنی، اما  
من به عنوان یک  
انسان چرا...

سمیه ملاتبار  
نویسنده



انگار ما جنگل‌ها را بیشتر از کوه‌های شناسیم و به همین علت از آسیب دیدن جنگل‌ها بیشتر از آسیب دیدن کوه‌ها نگران می‌بریم. انگار کوه‌ها مانند بچه‌های گوشه‌گیر در طبیعت نشسته‌اند و اگر مریض هم باشند کمتر کسی متوجه می‌شود و حالشان را نمی‌پرسد. امیدوارم حال کوهستان همیشه خوب باشد.

روز کوهنوردی مبارک برای همه کوهنوردانی که با طبیعت مهربان هستند و قدر آن را می‌دانند. ما هم با چند زن و مرد کوهنورد صحبتی داشتیم که از تجربه‌های لذتبخش و سخت کوهنوردی‌شان بشنویم، یکسری از تجربه‌هایشان چنان عجیب بود که خشکت می‌زد. چقدر خوب که این تصاویر و حرف‌های زیبا از چشم ما پنهان نمانده. به این امید که همیشه در اوج بمانند و بدرخشند.

بیشتر از ۶۰ سال سن دارد و از آخرین کوهنوردی‌اش در ماه گذشته گفت، از بام شرقی مازندران؛ فیلبند: «کوهنوردی در تابستان فیلبند خیلی لذتبخش است. فقط کافی است که بهترین مسیر کوهپیمایی را پیدا کرد تا از دریای ابر فیلبند که در بیشتر روزهای سال وجود دارد، لذت برد. تماشای حرکت ابرها و احاطه شدن در توده‌های ابر، طلوع و غروب زیبای خورشید، لحظاتی به

یادماندنی برای تیم کوهنوردی خلق می‌کند. به قول آیت‌الله نوری همدانی، «من هم حاضرم در کوهنوردی با جوانان مسابقه دهم. واقعاً نشاطی که از کوهنوردی می‌گیرم، نشاط یک جوان سی‌ساله است، به اندازه‌ای که دوست داشتم هیچ وقت از کوه برنگردم.

زندگی هم مانند بالا رفتن از کوه است. سختی از آنجایی شروع می‌شود که به مسائل زندگی، مشکل گفتند و دورمان پر شد از مشکل. در حالی که اینها فقط مسائلی بودند که باید حل می‌شدند. حل کردن مسأله، انرژی مثبت می‌دهد ولی پشت سر گذاشتن مشکل، انرژی می‌گیرد. دقیقاً اینجاست که یاد می‌گیری استراتژی بچینی و مثل کوه پشت هم‌دیگر، پشت آدم‌ها، در پیایی. انگار از کوه نعمت‌هایی که جلو پایت ریخته شده، سنگریزه‌ای به دست گرفته باشی و بگویی خدایا این راز من قبول کن.»

من هنوز خیلی از ایران رانگشته‌ام اما هر قدر حافظه تصویری‌ام را مرور می‌کنم، به زیبایی کوه‌های بلوچستان تصویری ندارم. مجذوب جلوه‌های تک کوه‌ها و تک رشته‌هایش شده بودم که با ترکیب دشت، آفتاب و پهنه، قصه دیگری ساخته بودند. تا پیش از این سفرم، فکر می‌کردم بلوچستان بروهتی از بیابان‌های خشک و مرده خواهد بود که غم‌افزا است. این تفاوت جدی در تصویرهای پیشینی از منطقه و واقعیت آن از کجا آمده بود؟ به نظرم کار کتاب‌های جغرافیای مدرسه است؛ جمله‌ها و تصاویر ذهنی که از آب و هوا، فرهنگ و زیست‌بوم منطقه به من و نسل‌های بعدی داده بود.

نقل قولی از ادموند هیلاری اولین فاتح قله اورست که بعد از یک تلاش ناموفق برای فتح قله، جلوی اورست با آن عظمتش ایستاده و گفته که من دوباره برمی‌گردم چون تو به عنوان یک کوه نمی‌توانی رشد کنی، اما من به عنوان یک انسان چرا... این جمله انگار یک حلقه گمشده مهم در زندگی ما آدم‌هاست. ما اکثر مواقع یادمان می‌رود که خیلی از مشکلاتمان از چیزی که هستند، بدقلق‌تر نخواهند شد اما ذهن و جسم و روح و روان ما آدم‌ها به طرز شگفت‌انگیزی می‌تواند قوی و قوی‌تر بشود. پس باید نوری چشم مشکلات زلزله زد و گفت: من برمی‌گردم، موقتاً خدا حافظ.

وضعیت آب و هوا را چک می‌کنی برای کوهنوردی فردا، غافل از اینکه کوه با چه داستانی در انتظار است. گاهی سامانه بارشی را برایت خبر می‌کند اما در بیخ از یک قطره، در بیخ از یک

کف دست ابر، پاک پاک، غافل از اینکه طبیعت کوه قرار است به سحرخیزها چه جایزه‌ای بدهد. وقتی به بالاها می‌رسی، کیفیت همه چیزها طوری متفاوت می‌شود که به همه سختی‌هایش می‌ارزد. آخرهای مسیر دیگر پاها برای خودت نیست ولی می‌ارزد. حضور یکسری کوهنورد کاردرست هم کیفیت را خیلی بالاتر می‌برد. از لذتبخش‌ترین روزهای کوهنوردی برای من روزهای زمستان بود. حیف که پیامبر مادر حجاز گرم و خشک می‌عوث شده بود و گرنه الان مادر قرآن مان آیهای داشتیم شبیه و اذابرف باریدن می‌گیرد؛ آنقدر که لحظه شروع برف در کوه شگفت‌انگیز است.

به شخصه عاشق آن لحظه‌ای از قله سولدار هستم که آنقدر در کوه غرق شده بودیم که دیگر تهران دیده نمی‌شد؛ کمال انقطاع الی الکوه. با اینکه دیگر جانی نداشتم ولی جسمم را می‌کشیدم. راستش توجال و سولدار و اسپلیت و الوند و کلکچال و پلنگچال را شبیه خوراکی و شیرینی خامه‌ای و مارشمالو می‌بینم، دوستانم به شوخی می‌گویند که من از آن بیماری‌هایی دارم که در اشکال نامربوط، اشکال آشناشناسایی می‌کنم. اما به نظرم حتی نماز خواندن در کوه هم بیشتر کیف می‌دهد.

مثلاً دقت کردید که آدم دوست دارد کارهایش را در دفتری یا صفحه‌ای ثبت و ضبط کند؟ غافل از اینکه به صورت پیش فرض این کار در درگاه باری تعالی دارد انجام می‌شود.

عاشق دره اوسون هم بودم که عشایر افغانستانی‌اش با جای کوهی پررنگ و پرعطر از ما پذیرایی کرده بودند. انگار همه درد مرگبار پاها را می‌گیرد. وقتی در مسیر به چشمه‌ای می‌رسی که هنوز کنارش پونه و آویشن مانده و چه عطری، همان جا که یک چرت پنج دقیقه‌ای می‌زنی و کلی سبک می‌شوی. کوه، محکم است اگر چه به ظاهر خشن است ولی تمام گل‌ها روی آن قرار گرفته‌اند و به نظرم هیچ چیز به اندازه یک کوه، شبیه پدر نیست.

راستش سختی‌ها باید حساب شده باشد. باید یک گام که برمی‌داری، خودت را تطبیق دهی، شرایط را بسنجی و بهترین حرکت بعدی را انتخاب کنی. آخر تابستان امسال بود که حس و حال عجیبی داشتم.

برای اولین بار بود که دنا را از نزدیک می‌دیدم. از هم می‌پرسیدیم، چه کسی اول به قله می‌رسد؟ احمد که جثه قوی‌تری داشت، جلوتر حرکت می‌کرد.

به آتشبار رسیده بودیم، به صخره‌ها و انگورهای

وحشی، بوته‌های کرفس وحشی و به رودخانه‌ای رسیده بودیم که به خود می‌پیچید. من شعر حافظ را زمزمه می‌کردم:

خیز تا بر کلک آن نقاش، جان افشان کنیم  
این همه نقش عجب در گردش پرگار داشت  
همه غرق در اعجاز طبیعت بودیم. هر چه شب دره کمتری شد، سرعت ما هم بیشتر می‌شد. شب شده بود. سکوت، کوهستان را گرفته بود. پس از خوردن شام در گهواره کوهستان خوابیدیم. همه این لذت‌ها را می‌توانید بچشید؟ باعث می‌شد که هر بار از احمد بپرسیم، چرا ما بیشتر کوه نمی‌آییم؟ چرا هر هفته تکرارش نمی‌کنیم؟ راستش زندگی به سبک کوهنوردان، خروج از نقطه آسایش زندگی و دارای قابلیت تغییر است. وقتی یک کوهنورد می‌خواهد برای اولین بار از یک راه سخت صخره‌ای یا یخی عبور کند، هدفش مشخص است اما مسیر برایش کاملاً مشخص نیست. با وجودی که سعی می‌کند با مطالعه حرکت داشته باشد ولی مطمئناً در طول مسیر، بر حسب نیاز ناچار به تغییر می‌شود و اگر یک جایی متوجه شد که دارد اشتباه می‌رود، بهترین کار این است که توقف کند و شرایط را بسنجد و مسیر جدیدی را آزمایش کند. این طبیعت زندگی است.

خودم اولین دوره‌ای که در زندگی رفتم، دوره کوهپیمایی بود که اصلاً چطور کوهنوردی کنم و قدم بردارم و در سربالایی و سربالایی‌ها درست حرکت کنم و اصلاً قله کجاست. قبل از این دوره وقتی که کوه می‌رفتم، این اطلاعات را نداشتم. همینطوری عادی بالا می‌رفتم و بعدش هم پایین می‌آمدم و وسط‌ها برای خودم می‌دیدم و می‌رفتم. اما بعد از کلاس متوجه شدم که تنفس باید چطور باشد و کفش چقدر مهم است. به نظر من اولین کلید کوهنورد شدن عاشق بودن است. اگر تحمل سختی‌های مختلف مانند گرما و سرمای هوا و تشنگی را دارید، بعد از کسب توانایی‌های لازم، کوهنوردی می‌تواند ورزش خوبی برای شما باشد. من به دنبال آرامش بودم و خیلی تقریبی کوهنوردی را شروع کرده بودم اما کم‌نگاهم حرفه‌ای و جدی تر شد. آرامش کوه و طبیعت را هیچ کجا ندیده‌ام. خوشبختانه کوهنوردی از نظر سن و سال، سقفی ندارد. دیدن مردها و وزن‌های بزرگ‌تر در مسیر کوهنوردی الگوی خیلی خوبی است که هیچ وقت حس نکنیم زندگی برای ما تمام شده و منتظر پایانش بمانیم.

